



همه خرافاتی هایی که می دانستند آقابیوک همیشه از هندوانه متنفر بوده، معتقد بودند هندوانه انتقام این همه تنفر آقابیوک نسبت به خودش را از او ستانده است

محمد علی محمد پور



هیچ کس فکرش را نمی کرد یکی از هندوانه های شب یلدا که آن روز ظهر آخرین روز پاییز، برای چیده شدن داخل مغازه اصغر آقای میوه فروش از وانت تخلیه می شدند، قرار است سرنوشت زندگی یکی از آدم های کوچهر اعوض کند. هیچ کس یعنی نه آقای وانتی که هندوانه ها را به شکل سرویس جهشی موجی از بالا به پایین پرتاب می کرد، نه شاگرد اصغر آقا که دریافت کننده هندوانه های پرتابی جلوی مغازه بود و نه خود آقابیوک که با دو چرخه ۲۸ چینی اش آن لحظه از پیاده روی همان محل عبور می کرد؛ اما اتفاق افتاد. در دست لحظه ای که حواس آقای وانتی به این پرت شد که خودروی عبوری از داخل کوچه به وانتش نگردد، در دست موقعی که حواس شاگرد اصغر آقا به پیام گوشی اش پرت شد و در دست در همان لحظه که آقابیوک روی دو چرخه عطسه اش گرفته بود، یکی از هندوانه ها از دست آقای وانتی رها شد و در مسیر پیاده رو، بدون این که شاگرد اصغر آقا انتظارش را بکشد، توی سر آقابیوک خرد شد. آقابیوک از دو چرخه به زمین افتاد و این برخورد، سر آغاز همه اتفاقات بعدی شد.

آقابیوک در کمال ناباوری، تمام زمستان شصت و نه سالگی اش را در کما سپری کرد. همه خرافاتی هایی که می دانستند آقابیوک همیشه از هندوانه متنفر بوده، معتقد بودند هندوانه، انتقام این همه تنفر آقابیوک نسبت به خودش را از او ستانده است. اما در دست شب عید نوروز و لحظاتی پیش از سال تحویل بود که جیغ های شادی لعبت خانم سرتاسر

عکس هفته



وحید خدادادی از خبرگزاری آنا این عکس جالب را از اردوی تیم ملی قایقرانی بانوان کشور گرفته است. سردی و پاییز و تلاش ملی پوشان برای غلبه بر کاستی ها در این عکس نمود دارد.

کجاست سمت حیات؟!

نقبی به دنیای کار و زندگی کودکان خیابان

نگر سرجایی



– خاله از مال می خری؟!

– آقایه دشت به من میدی؟!

– و...

این صحبت های کودکانی است که به جای تحصیل علم و دانش، بر خورداری از امکانات رفاهی غرق شدن در رویاهای کودکی و... به دنبال معیشت و کسب درآمد در خیابان ها، با انجام نازل ترین کارها هستند. چندی پیش در خبرها آمده بود که کار کردن کودکان زباله گرد در خیابان ها ممنوع است. فارغ از این که این ممنوعیت آیا می تواند کمکی به روزگار ناخوشایند این کودکان بکند یا خیر؟ واقعیت این است که ممنوعیت، محدودیت می آورد و محدودیت، خلاقیت! حتی ممنوعیت، بدون در نظر گرفتن همه جوانب امر و پیدا کردن یک راهکار مناسب، کودکان را به سمت راه ها و شیوه هایی دیگر از کسب درآمد انهمایی خواهد کرد و زمینه سوء استفاده بیشتر از آن ها را فراهم خواهد آورد. شاید در وهله نخست فقدان وجود خانواده، عنصر اساسی در کار کردن این کودکان به نظر برسد اما واقعیت این است که ۹۵ درصد جمعیت کودکان کار در تهران صاحب خانواده اند و فقر فرهنگی و اقتصادی خانواده ها

و گوشی به گوشی به اشتراک گذاشته شد، مورد آقا بیوک به عنوان یک پدیده جهانی ثبت شد و حتی چند بار از رسانه های مختلف برای مصاحبه با او آمدند.

آقابیوک، سال بعد را هم با همان روند قبلی طی کرد و اضافه وزن و اشتها پیدا کردن را دوباره از سر گرفت. با این تفاوت که امسال ظهر آخرین روز پاییز، لعبت خانم تمهیدات لازم را اندیشید و به اندازه ۳۰، ۴۰ نفر غذا درست کرد و جلوی آقابیوک گذاشت. آقا بیوک ناهار مفصلش را که خورد به دشواری خودش را به تختر ساند و دوباره سه ماه تمام خوابید. به تدریج و در سال های بعدی، این رویه به شکل یک مسئله روتین درآمد. هر سال لعبت خانم، آخرین روز پاییز کلی غذا درست می کرد، بچه ها و فامیل برای خدا حافظی با آقابیوک می آمدند و آقابیوک هر سال آخرین ناهار پاییزی را می خورد و سه ماه توی اتاقش می خوابید. شب یلدا هم بچه ها خانه پدرشان جمع می شدند و یواشکی توی اتاقش می رفتند، با او سلفی می گرفتند. بعد دور همی شب یلدا را برگزار می کردند و از این که آقا بیوک از هندوانه متنفر بود و هیچ وقت هندوانه شب یلدا را مزه نکرده بود، یاد می کردند.

گذشت تا در هفتمین شب یلدایی که آقابیوک به خواب رفته بود، بچه ها مثل هر سال خانه پدری دور هم جمع شدند. درست وقتی که یکی از نوه های آقا بیوک برای سلفی گرفتن بر بالین آقابیوک حاضر شده بود اتفاق غیرمنتظره ای افتاد. لحظه ای که نوه آقابیوک هندوانه شب یلدا را روی سر آقابیوک با یک دست بالا آورده و صورتش را روی زاویه ۴۵ درجه تنظیم کرده بود و با دست دیگرش دکمه سلفی را فشار می داد، هندوانه از دستش افتاد و توی سرو صورت آقابیوک خرد شد. چند ثانیه بعد آقابیوک خُرخری کرد و آب هندوانه ای را که توی دهانش ریخته بود چشید و چشم هایش را باز کرد.

آقابیوک پس از بیدار شدن، در میان بهت همگی سر بساط هندوانه خوری حاضر شد و برای اولین بار در عمرش، شروع به هندوانه خوردن کرد. او هر سه هندوانه توی سفره را بلعید. بعد سر و صدا به پا کرد و هندوانه های بیشتری طلب کرد. به تدریج همه هندوانه های مغازه اصغر آقای میوه فروش را هم خالی کردند و به او خوراندند. آن شب، آقابیوک آن قدر هندوانه خورد که در نهایت با صدای گوش خراشی منفجر شد.

پس از صدای این انفجار، جیغ ممتدی از لعبت خانم این خبر را به تمام محل مخابره کرد که اینک اونی تنها در آستانه فصلی سرد خواهد بود. سرنوشت عجیبی بود. آقابیوک سرانجام در اثر خوردن بی رویه همان چیزی که ازش متنفر بود، جانش را از دست داده بود. یکی از همسایه ها بعدها برای دلداری لعبت خانم، به او گفته بود: «خوب شد که آقابیوک لااقل با هندوانه آشتی کرد و با چشیدنش، ناکام از دنیا نرفت!»

صدای قصه برای یلدا

اگر از بچگی به این طرف، قصه نشنیده اید؛ اگر دل تان لکزد ده برای این که دست تان را بز نید زیر چانه تان و کسی برایتان ماجرای را تعریف کند و یا خودش ببرد تان به دنیایی دیگر، چه وقتی بهتر از این روزها به خصوص شب یلدا؟ برای قصه شنیدن، حتما کرسی و بزرگ فامیل اهل ادب و غده و رفقای فرهیخته را لازم ندارید. این چند روز با یک هندنز فرفری کار تان راه می افتد.

«احسان عبدی پور، کارگردان و فیلم نامه نویس، «ممدشاه» را می خواند؛ برای آن هایی که عشق فوتبال، جای مخصوصی توی قلب شان دارد؛ برای آن هایی که رفاقت و معرفت حالی شان است؛ برای آن هایی که جنوب و حال و هوا و لهجه اش را دوست دارند، یعنی برای همه.

زمان شنیدن: ۱۶ دقیقه و ۵۰ ثانیه

منبع: کانال تلگرام نویسنده

«پیمان هوشمندزاده، نویسنده و عکاس، «ر» را می خواند؛ داستانی لطیف با پایانی درخشان که تاسایی عجیب از مهر و اندوه را به جان خواننده / شنونده می ریزد. این ویدئو برای ماهنامه «شبکه آفتاب» ضبط شده و «ر» در مجموعه داستان «روی خط چشم» از سوی نشر چشمه منتشر شده است.

زمان شنیدن: ۱۱ دقیقه و ۴۸ ثانیه

منبع: وب سایت شبکه آفتاب

«بهروز رضوی، مجری و گوینده، «کشیک شب» نوشته «ولیلم سیدنی پورتر»، معروف به «اُ هنری» را می خواند. مجموعه ایران صدا، شش داستان از شش نویسنده نام دار جهان را جمع آوری و با روایت بهروز رضوی منتشر کرده است که در وب سایتش قابل شنیدن و دانلود است.

زمان شنیدن: ۱۷ دقیقه و ۴۸ ثانیه

«هوشنگ مرادی، «ته خیار» را می خواند؛ با آن لحن پندارنده دلنشینش. مجموعه داستان ته خیار را نشر معین منتشر کرده است.

زمان شنیدن: ۱۲ دقیقه

۹۰ ثانیه

منبع: خبر آنلاین

بازی های دسته جمعی

مخصوص شب یلدا

بازی های ساده ای هستند که می توانید کاملاً را یگان و

بی در دسر با دوستان و فامیل هایتان انجام دهید و یک شب

یلدا ی متفاوت و به یاد ماندنی را رقم بزنید



شب یلدا از دیک است و همه به دنبال خوراکی های یلدایی هستند اما شب یلدا علاوه بر خوراکی های خوشمزه اش فرصتی است برای چند ساعت کنار هم بودن و خندیدن و بازی و فراموش کردن غصه هایمان!

پانتومیم

یک بازی یخ شکن. حتی اگر جماعتی غریبه هم دور هم باشید، باز جواب می دهد. هر چند نفر که هستید، باید به دو گروه تقسیم شوید. سپس یکی از گروه ها، یک نفر از تیم حریف را انتخاب می کند و کلمه مد نظرش را به او می گوید تا او با یک پانتومیم و لال بازی به اعضای گروه خودش بفهماند، گروه اول چه کلمه ای را انتخاب کرده اند. فقط عنایت داشته باشید کلماتی را انتخاب کنید که بشود با ایما و اشاره، بازی شان کرد. باور کنید نمایش کلماتی مثل دسترسی محلی، ستاد، قق انگیز یا فروت به همین سادگی هانیست. یک تایمر هم دم دست تان باشد تا هر گروه فرصت معینی برای حدس زدن داشته باشند.

بازی حدس صدا

اگر بخش های بازی خندوانه را دیده باشید با این بازی آشنا شده اید. در این بازی دوبه دو با هم گروه می شوید و تعدادی اسم حیوان یا اشیاء چیزهای صدادر دیگر را روی بره می نویسید. با شروع شدن بازی یکی از افراد گروه باید صدای آن چیز را در بیابود و هم گروهی اش باید اسم آن را حدس بزند. دقت کنید این بازی دقیقاً برعکس پانتومیم است یعنی شما اجازه انجام دادن هیچ حرکتی را ندارید و فقط باید با صدا به هم گروهی تان کمک کنید که حدس بزند.

مشاعره

چند فقره پایه شعر و شاعری در جمع لازم است که اندازه دکتر آذر (مجرى همه بر نامه های شاعرانه شبکه ۴ و مسابقه مشاعره شبکه آموزش) سوادو حافظه شعری داشته باشند تا بساط مشاعره جور شود و بازی را راه یفتند! قاعده اش هم که دیگر ساده است؛ با حرف آخری بیتى که نفر قبلى مى خواند، بعدى یک بیت دیگر را شروع مى کند؛ «الف» بده. بدیهی است که همه شعرها را هم باید از بر بخوانید و مکث زیاد شما را می سوزاند و بهر طره آدم هایی می کشد که از شعر و شاعری چیز زیادی نمی داندند و به شما به مثابه دودیوان شعر صوتی اتوماتیک نگاه می کنند.



گل یا پوچ

سنّتی ترین شیوه بازی این است که شىءى کوچکى را که معمولاً یک تکه کاغذ مچاله شده است، در مشت تان قايم کنید و طرف مقابل حدس بزند گل در کدام دست شماست. اگر درست بگوید گل جا به جامى شود و امتیاز به شما می رسد. بازی به همین ترتیب ادامه پیدا می کند تا یک طرف به امتیازی که باهم قرار گذاشته اید، برسد. هیجان بازی وقتی بالاتر می رود که تعداد شرکت کنندهبیشتر و گروهی باشد. می توانید برای یک ضرب گفتن در اولین حدس هم امتیاز ویژه بگذارید تا ریسک بازی بالا برود.

اسم پیشانی

نوعی ۲۰ سوالی جمعی؛ همان بازی است که نقی در «پایتخت ۱» با بابایش، «پنجعلی» در آخرین قسمت سریال انجام می داد. هر بار یکی از جمع می شود سوژه بازی و جماعت با اجماع روی او اسم می گذارند و می چسبانند روی پیشانی اش. آن فرد از همه جابی خبر هم آن سوال می کند تا اسمش را حدس بزند و کشف کند. بازی وقتی تمام می شود که روی همه اسم بگذارند و همه بتوانند اسم هایشان را حدس بزنند.

بله- نه معکوس

یک بازی ساده برای مچ گیری از آدم هایی که قدرت تمرکز ندارند. یک بچه سرتق سرزبان دار باید در حکم پرسشگر ظاهر شود و از نفر مقابل سوال های بدیهی کند و طرف مقابل هر جایی که باید بگوید «بله» و «نه» جواب بدهد و بالعکس. طبق منطق این بازی، ماست سیاه است! کسی که در مقابل تعداد بیشتری از سوال مقاومت کند، برنده بازی است.

اسم بازی

نفر اول جمع، اسمی را می گوید و نفر بعدی با آخرین حرف اسم قبلی، اسم جدیدی می گوید. قانون بازی هم این است که هر کسی بیش از حد مکث کند، می سوزد. نفر آخری که در بازی می ماند سلطان می شود و دور بعد با اسمی که او می گوید شروع می شود. از آن جایی که این بازی به درد جمع های خیلی عمومی تر می خورد، بسته به هر جمعی که در آن هستید می توانید یک بازی تخصصی تر هم را ببندازید؛ مثلاً اگر در جمع عشق فوتبالی ها هستید، می توانید بازی را در ژانر اسم بازیکن های فوتبال یادر بین جماعت سینمادوست با اسم بازیگر هایش ببرید.

بازی جابه جایی وسایل

این بازی را معمولاً زمان مدرسه زیاد انجام می دادیم. این بازی به این صورت است که یکی از افراد جمع همه وسایل را نگاه می کنند و برای چند دقیقه از جمع بیرون می رود، بقیه افراد یک وسیله را جابه جا می کنند و بعد از این که فرد دمژو آمد باید به دنبال تغییر ایجاد شده بگردد. یکی از افراد گروه هم باید با یک مداروری میز بزند و با نزدیک شدن آن فرد به وسیله ای که جایش تغییر یافته، صدرا افزایش دهد تا تغییر پیدا شود. اگر در مدت زمان معین شده فرد بتواند آن وسیله را پیدا کند برنده بازی خواهد شد.



زندگی سلام •
پنجشنبه •
۲۸ آذر ۱۳۹۸ •
شماره ۱۴۹۲ •

کاناپه